

بازخوانی انقلاب‌های قرن بیستم

نوشته‌ی

سعید رهنما



فهرست

۷	پیش‌گفتار
۹	فصل یکم: مقدمه
۲۳	فصل دوم: انقلاب‌های روسیه
۴۷	فصل سوم: انقلاب ۱۹۱۸ آلمان
۷۵	فصل چهارم: انقلاب‌های چین
۱۰۵	فصل پنجم: انقلاب‌های ویتنام
۱۳۵	فصل ششم: انقلاب کوبا
۱۴۵	فصل هفتم: انقلاب نیکاراگوآ
۱۷۵	فصل هشتم: مروری تطبیقی
۱۹۳	پی‌گفتار
۲۰۷	منابع

فصل یکم



مقدمه

سواى انقلاب‌هاى عظيم دوره‌هاى تاريخى گذشته - از جمله انقلاب کبير فرانسه، انقلاب‌هاى ۱۸۴۸ اروپا،^۱ ريزورجيمنتوى ايتاليا^۲ و کمون پاریس^۳ - قرن بيستم شاهد انقلاب‌هاى بسيارى مانند انقلاب ۱۹۰۵ روسيه، انقلاب مشروطه‌ى ايران (۱۹۰۶)، انقلاب مکزيک (۱۹۱۰)، انقلاب‌هاى ۱۹۱۷ روسيه، انقلاب‌هاى آلمان (۱۹۱۸-۱۹)، انقلاب‌هاى چين (۱۹۴۹)، انقلاب‌هاى ويتنام، انقلاب‌هاى امريکاي مرکزى و جنوبى، انقلاب ۱۳۵۷ ايران و ديگر انقلاب‌ها بود. با آن‌که اين انقلاب‌ها در زمينه‌هاى تاريخى متفاوت و به دلایل گوناگون صورت گرفتند و در نتیجه تفاوت‌هاى بسيارى با يکديگر دارند، تشابهات بسيارى را نيز مى‌توان در آن‌ها ديد. بررسى تمامى اين تفاوت‌ها و تشابهات در يک نوشته ممکن نيست. نظريه پردازان و تحليل گران انقلاب‌ها آثار بارزش متعددى را بر پايه‌ى نظريه‌هاى مختلف انقلاب عرضه کرده‌اند.^۴ تاکيد اين بخش بر انقلاب‌هاى سوسياليستى قرن بيستم است که از بطن انقلاب‌هاى ماقبل خود پديد آمده‌اند.

ابتدا لازم مى‌دانم تاکيد کنم که بازخوانى لحظه‌هاى بزرگ انقلابى گذشته و مرور نقادانه‌ى نقش عواملان و نيروهاى ذهنى اين انقلاب‌ها با دو مشکل روبه‌رو است. از يک‌سو، ترديد در درستي گزينش‌هاى حساسى که در لحظه‌هاى مشخص و در زمينه‌ى تاريخى معينى صورت گرفته مى‌تواند فراتاريخى و فرضى

انقلاب اجتماعی_ یا انقلاب انقلاب‌ها، هدف مورد نظر مارکس و چپ‌های سوسیالیست_ عظیم‌ترین نوع انقلاب است که علاوه بر ساختارهای سیاسی، تغییر روابط تولیدی و طبقاتی و گذار از یک شکل‌بندی (فرماسیون) اجتماعی به شکل‌بندی والاتر را، که نهایتاً سوسیالیسم است، در بر دارد. این انقلابی است درازمدت که به قول خود مارکس «مبتنی بر جنبش مستقل و خودآگاه اکثریت عظیم» است.

انقلاب دربرگیرنده‌ی جنبش‌های اجتماعی گوناگون است. هر جنبش اجتماعی تلاش مصرانه و سازمان‌یافته‌ی بخش نسبتاً وسیعی از مردم برای ایجاد تغییر است، مثل جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان، جنبش بیکاران، جنبش دهقانان، جنبش اقلیت‌های قومی و نژادی و به‌طور کلی دیگر جنبش‌های ترقی‌خواهانه‌ی چپ، از جمله جنبش حفظ محیط‌زیست، جنبش ضد جنگ و غیره. این جنبش‌ها به درجات مختلف نقش سوزنده‌ی انقلاب را بازی می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی لزوماً به حرکت‌های ترقی‌خواهانه محدود نیست و جنبش‌های ارتجاعی یا راست را نیز شامل می‌شود، مثل جنبش ضد پناهندگان و مهاجران، جنبش‌های نئونازی، جنبش‌های برتری نژاد سفید، جنبش‌های واپس‌گرا، جنبش‌های ضد سقط جنین و بسیاری دیگر.

انقلاب‌ها دارای بُعد عینی و بُعد ذهنی و زمینه‌های متفاوت مادی مانند بحران اقتصادی، تشدید تضادهای طبقاتی، سرکوب‌های سیاسی، اشغال خارجی یا جنگ از یک سو و نحوه‌ی بسیج و سازمان‌دهی متفاوت از سوی دیگرند. به‌علاوه شرایط انقلابی به‌هیچ‌وجه محدود به عوامل درونی نیست و عامل خارجی همیشه نقش بسیار مهم و گاه تعیین‌کننده‌ای داشته است. بنابراین کلیت انقلاب ماتریسی از عوامل عینی/ذهنی و داخلی/خارجی است.

به‌طور کلی، در تبیین دلایل انقلاب به ترکیبی از عوامل از جمله تضادهای طبقاتی، نابرابری‌های اقتصادی، نابرابری قومی، مذهبی، جنسیتی، منطقه‌ای، بحران اقتصادی، جنگ، اشغال خارجی، فقر، بیکاری، نارضایتی و عاصی شدن بخش وسیعی از مردم، اختناق و نبود آزادی‌های سیاسی و دموکراسی تأکید می‌شود. با این‌که این دلایل بسیار مهم‌اند و بدون آن‌ها اصولاً موردی برای

قلمداد شود. این گزینش‌ها از شرایط عینی لحظه‌های تاریخی که در آن قرار داشته‌اند مستقل نیست. علاوه بر این، تعبیر و تفسیر رویدادهای گذشته و تصور نتایج متفاوت آن‌ها نیز به‌راحتی قابل اثبات نیست. از سوی دیگر، اگر قرار بر این باشد که این گزینه‌های تاریخی هرگز مورد پرسش قرار نگیرند، آنگاه باید به شیوه‌ای غایت‌گرایانه و فاتالیستی هر آنچه را روی داده است تأیید کنیم. به‌هرحال، با تکیه بر چند تجربه‌ی انقلاب‌های سوسیالیستی، نوشته‌ی حاضر درصدد بازخوانی منتقدانه‌ای از این رویدادهای بزرگ تاریخی و تحلیل دلایلی است که هم انقلابیون و هم اصلاح‌طلبان سوسیالیست را، ضمن دستاوردهای بزرگشان، موفق به نیل به هدف‌های نهایی خود و استقرار یک نظام سوسیالیستی دیرپا نکرد.

همان‌طور که نظریه‌پردازان انقلاب طرح می‌کنند، انقلاب سیاسی درگیری قدرت بین نیروهای متخاصم خواهان تغییر وضع موجود (مخالفان فعال رژیم) از یک طرف و نیروهای حافظ وضع موجود (رژیم حاکم و حامیان آن) از طرف دیگر است و در شرایط ویژه‌ای رخ می‌دهد که از یک طرف این دو نیرو نمی‌توانند به‌طور مصالحه‌جویانه به توافق برسند، و از سوی دیگر طرفداران تغییر با بسیج منابع مختلف و سازمان‌دهی وسیع مردم به موقعیتی دست می‌یابند که با توسل به قهر می‌توانند رژیم حاکم را که حمایت مردمی، مشروعیت و قدرت سرکوبش را از دست داده است به چالش جدی بکشند و نهایتاً با شکست آن ساختار قدرت را تغییر دهند. به عبارت دیگر، انقلاب سیاسی زمانی رخ می‌دهد که نیروهای تغییر یا گروه‌های قدرتمند مخالف رژیم خواست‌هایی را طرح می‌کنند و پیش می‌برند که رژیم حاکم قادر به تأمین آن‌ها نیست و توان سرکوب این خواست‌ها را نیز ندارد.

نیروهای تغییر ممکن است شامل ملت زیر سلطه‌ی استعمار (کلنیالیسم)/امپریالیسم در یک انقلاب رهایی‌بخش ملی علیه استعمار باشد، یا مردم زیر سلطه‌ی دیکتاتوری، یا استبداد در یک انقلاب ضد دیکتاتوری، یا نیروهای ضد سرمایه‌داری و پیش‌برنده‌ی یک انقلاب سوسیالیستی. مورد اخیر مقدمه‌ای است بر یک انقلاب اجتماعی.